

A Critical Consideration of Maxims of Specific Takfīr in the View of Ibn Taymiyyah

Abolfazl Fendereski

PhD student of Philosophy and Kalam, University of Qom, Iran
fendereski2000@gmail.com

Ali Allah Bedashti

Professor of Philosophy and Kalam, University of Qom, Iran
contact@libf.ir

Ahmad Abedi

Associate professor of Philosophy and Kalam, University of Qom, Iran
ostadabedi@gmail.com

Ibn Taymiyya is the greatest Salafi theorist, whose excommunicative (takfīr) fatwas are still appealed to as pretexts for slaughtering certain groups of Muslims. He regarded the issue of belief and disbelief as a judicial problem, defining disbelief as lack of belief. In a general classification, he divides excommunication into general and specific: in general excommunication, he merely talks about grounds of disbelief and its general attributes, without restricting it to a particular person. However, in specific excommunication, the ruling is directed at a specific individual or group who said or did something that is in contradiction with Islam. In his analysis of this classification, he seeks Quranic evidence for specific excommunication: Quranic verses in which God has characterized certain people as disbelievers. However, Ibn Taymīyya requires certain maxims for the issuance of excommunication. In this paper, we outline and criticize these maxims, showing that he is not committed to his own maxims of attributing belief and disbelief, since he easily excommunicated some Muslims and issued fatwas as to the obligation of killing them.

Keywords

Islam, belief, disbelief, absolute excommunication, specific excommunication, Ibn Taymīyya.





فصلنامه علمی پژوهشی فلسفه و الهیات
سال بیست و چهارم، شماره سوم (پیاپی ۹۵)، پاییز ۱۳۹۸

Naqd va Nazar

The Quarterly Journal of Philosophy & Theology
Vol. 24, No. 3, Autumn, 2019

صفحه ۱۵۲-۱۷۴

بررسی انتقادی ضوابط تکفیر معین از منظر ابن تیمیه

ابوالفضل فندرسکی *

علی اله‌باشتی **

احمد عابدی ***

چکیده

ابن تیمیه بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز سلفیه که فتوای افراط‌گرایانه تکفیری او همچنان دستاویزی برای کشتار مسلمانان است، موضوع ایمان و کفر را از مسائل شرعی دانسته و کفر را همان عدم ایمان تعریف می‌کند. وی در یک تقسیم‌بندی کلی، تکفیر را به مطلق و معین تقسیم می‌کند؛ در تکفیر مطلق، تنها به بیان اسباب کفر پرداخته و آن را بر وصف عامی، معلق ساخته و به فرد خاصی اختصاص نمی‌دهد؛ ولی در تکفیر معین، حکم کفر به فرد یا گروه معینی صادر می‌شود که قول، عمل یا اعتقاد کفرآمیزی که با اسلام در تناقض است، از او سر زده باشد. وی در تحلیل دیدگاه خویش درباره دسته‌بندی یادشده، تکفیر معین را به آیاتی از قرآن مستند می‌سازد که در آن خداوند متعال، افرادی را به صورت خاص به عنوان کافر معرفی می‌کند؛ اما از آنجا که ابن تیمیه برای صدور حکم تکفیر معین، ضوابطی را لازم می‌داند، ما در این مقاله به بیان و نقد دیدگاه‌های ایشان در این خصوص پرداخته و نشان داده‌ایم که ایشان خود به ضوابطی که در خصوص سلب ایمان و نسبت کفر ترسیم می‌کند، پایبند نیست و به راحتی به تکفیر و وجوب قتل اهل قبله فتوا می‌دهد.

کلیدواژه‌ها

اسلام، ایمان، کفر، تکفیر مطلق، تکفیر معین، ابن تیمیه.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۱۲

fenderski2000@gmail.com

contact@libf.ir

ostadaabedi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۰۸

* دانشجوی دکتری کلام، دانشگاه قم، ایران (نویسنده مسئول).

** استاد گروه فلسفه و کلام دانشگاه قم، ایران.

*** دانشیار گروه فلسفه و کلام دانشگاه قم، ایران.

۱۵۳



منظر

بررسی انتقادی ضوابط تکفیر معین از منظر ابن تیمیه

جریان سلفیه، طایفه‌ای است که خود را داعیه‌دار اسلام ناب دانسته و با ادعای پیروی از سلف صالح، خویش را مفتخر به پرچمداری اسلام اصیل می‌داند و دیگر مسلمانان را به صرف مخالفت با ذهنیت پردازی‌های خود، در مسیر گمراهی معرفی می‌کند. تا آنجا که باور به آموزه‌های خویش را جزو اصول ثابت اسلام دانسته و مخالفان خود را با انگ شرک و نفاق و دوگانه‌پرستی، به ارتداد و خروج از اسلام متهم می‌سازد. این فرقه با تمسک به آرای نظریه پرداز خود، ابن تیمیه حرّانی، به تکفیر گسترده مسلمانان دست زده است تا جایی که با کاوش در کتاب‌های ایشان، نزدیک به ۴۲۸ مورد از فتوای ایشان به حکم سنگین «یستتاب و الا یقتل» منتهی می‌شود؛ یعنی به آسانی برای بسیاری از پیروان دین مبین اسلام حکم قتل صادر می‌کند و اگر نسبت به مبانی ابن تیمیه، واکاوی دقیقی صورت پذیرد، نه تنها کسی از اتهام به شرک و کفر در امان نمی‌ماند، بلکه خود ابن تیمیه نیز بر اساس اندیشه‌های خویش، به کفر و الحاد متهم می‌شود.

ابن تیمیه گرچه در مقام نظریه، بر خطیر بودن تکفیر مسلمانان تأکید می‌ورزد و تلاش می‌کند با مدلل‌سازی خروج از ایمان و تعیین بخشی کفر افراد و گروه‌ها، و بر مبنای تقسیم تکفیر به مطلق و معین، ضوابطی خاص برای آن ترسیم کند، در مقام عمل و صدور فتوا به ضوابط مورد ادعای خویش پای‌بند نیست و به آسانی حکم تکفیر برای مسلمانان صادر می‌کند؛ افزون بر اینکه مؤلفه‌هایی را که در ضوابط تکفیر به کار می‌بندد، دارای خطای فاحش بوده و به‌جداً قابل نقد است. این مقاله می‌کوشد ضمن ارائه بیانی منسجم از ضوابط تکفیر از منظر ابن تیمیه به‌ویژه تکفیر معین، به نقادی آن پرداخته و نشان دهد وی در مقام صدور حکم و فتوا به چه میزان به مبانی خویش پایبند است؟

بدیهی است پاسخ به این دست پرسش‌ها، در فهم آرای ابن تیمیه حرّانی به‌عنوان نظریه پرداز جریان فکری سلفیه، در شناخت هرچه دقیق‌تر اندیشه‌های تکفیری به‌ویژه جریان‌های تکفیری نوظهور، بسیار رهگشا بوده، به گونه‌ای که شناخت آن برای پژوهشگران منتقد این جریان در جهت به نقد کشیدن اندیشه‌های آنان، امری ضروری به شمار می‌آید.



۱. چیستی کفر و حدود آن از منظر عقل و شرع

۱-۱. کفر در لغت

کفر به اتفاق لغت‌شناسان عرب، معنای واحدی دارد که همان پوشاندن و مستورساختن است و از مصدر «كَفَرَ يَكْفُرُ كُفْرًا وَ كُفُورًا وَ كُفْرَانًا» منشعب شده است، و دیگر معانی از مصادیق همین معنا محسوب می‌شود. جوهری این واژه را نقیض ایمان و به معنای انکار نعمت و ضد شکر می‌داند (الجوهری، ۱۴۰۷، ج ۲: ص ۸۰۷). فراهیدی نیز با آوردن همان معنا می‌گوید: «کفر: نقیض ایمان است و به اهل دارالحرب گفته می‌شود: قد کفروا؛ یعنی سرکشی کرده و امتناع ورزیدند» (فراهیدی، بی تا، ج ۵: ص ۳۷۵).

۱-۲. کفر در اصطلاح

ابن تیمیه کفر را همان عدم ایمان دانسته و کسی را که در قلبش، تصدیق و فرمان‌برداری از ساحت الهی حاصل نشده باشد را کافر می‌داند. اطلاق کفر به فرد از این روست که حقیقت را نهان می‌کند یا با کفرورزی بر قلب خویش پوشش می‌نهد؛ از این رو ابن تیمیه در تعریف کفر می‌نویسد: «کفر همان عدم ایمان است؛ چه بی‌ایمانی با تکذیب یا استکبار ورزیدن یا سرباز زدن و یا روی گردانی همراه باشد یا نباشد، پس هر که در قلبش تصدیق و فرمان‌برداری نباشد، کافر است» (ابن تیمیه، ۱۴۱۶، ج ۷: ص ۶۳۹).

از آنجایی که ابن تیمیه کفر را همان عدم ایمان می‌داند، لازم است مفهوم ایمان به درستی فهم شود. وی در تعریف ایمان می‌نویسد: «ایمان: همان گواهی دادن بر یگانگی خداست؛ یعنی اینکه خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد فرستاده اوست، و کسی مؤمن واقعی نیست، مگر آنکه با قلب خویش بدان اقرار کند، به گونه‌ای که شک در ظاهر و باطن، همراه با عمل صالح از او منتفی باشد» (همان، ج ۱۰: ص ۸۶). در این عبارت، ابن تیمیه به جزئیات عمل صالح برای تحقق ایمان تصریح می‌کند، با آنکه بیشتر مسلمانان عمل صالح را از لوازم و کارکرد ایمان محسوب می‌دارند.





۳-۱. کفر فقهی و کفر کلامی

نکته مهم در تعریف ابن تیمیه از کفر، این است که ایشان کفر را در مقابل ایمان قرار می‌دهد، حال آنکه کفری که در مقابل ایمان قرار می‌گیرد، کفر اعتقادی است. از طرفی کفر می‌تواند در مقابل اسلام نیز قرار گیرد؛ به گونه‌ای که هر کس شهادتین را بر زبان جاری کرده است، گرچه اعمال صالح نداشته نباشد، مسلمان ظاهری محسوب می‌شود و احکام فردی و اجتماعی اسلام درباره او جاری می‌گردد. این نوع از کفر که در مقابل اسلام قرار می‌گیرد، در اصطلاح کفر فقهی نامیده می‌شود.

از آنجایی که ابن تیمیه بر اساس آیه دوّم سوره مبارکه انفال و آیه چهارم سوره مبارکه فتح، ایمان را امری مشکک و ذی مراتب می‌داند و بالاترین درجه ایمان را با عنوان «ایمان واجب» تعبیر می‌کند و با استناد به حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ تأکید می‌ورزد که چه‌بسا بسیاری از مردم بهره‌ای از ایمان دارند؛ ولی به این مرتبه کامل نمی‌رسند و در نتیجه زمانی بنده کافر محسوب می‌شود که همه اجزای ایمان در او منتفی باشد (ابن تیمیه، ۱۴۲۹: ص ۲۲۱-۲۲۲).

۲. انواع تکفیر به اعتبار اطلاق و تعیین

ابن تیمیه و دیگر عالمان اهل سنت در یک تقسیم‌بندی، تکفیر را به دو نوع تقسیم می‌کنند و آن را نزد عالمان و محققان اهل سنت معتبر می‌دانند: کفر مطلق و کفر معین.

۱-۲. تکفیر مطلق

معلق کردن کفر بر وصف عامی است که به فرد معینی اختصاص ندارد (غزالی، بی‌تا، ج ۳: ص ۱۱۵)؛ بلکه همه عالمان اهل سنت به بیان اسباب کفر پرداخته‌اند و بدون اینکه شخص و مصداق کافر را معین سازند، برای این نوع کفر دو مرحله قائل شده‌اند:

الف) مرحله اول

تکفیر مطلق بیان حکم کفر نسبت به گفتار، رفتار یا اعتقادی است که با اسلام منافات و

ضدیت دارد؛ به گونه‌ای که به صورت مطلق بیان می‌کند که مرتکبان چنین اعمالی کافرند، بدون آنکه حکم کفر را در خصوص فرد معینی صادر کند؛ به بیان دیگر در این مرحله تنها به بیان معیار و ملاک تکفیر پرداخته می‌شود، بدون آنکه معیارهای بیان‌شده را بر فرد خاصی منطبق سازد؛ برای مثال در تکفیر مطلق گفته می‌شود اگر کسی به پیامبر اکرم ۹ دشنام دهد کافر است، بدون اینکه حکم کفر را برای فرد معینی صادر نماید (رحیلی، ۱۴۲۹ق:ص ۱۱۷). در این مرحله از تکفیر مطلق، به آیات ۱۷ و ۷۳ سوره مائده و آیه ۱۵۱ سوره نساء تمسک می‌جویند.

ب) مرحله دوم

در مرحله دوم از تکفیر مطلق، حکم بر وصف خاصی معلق می‌شود؛ مانند طائفه یا فرقه یا جماعت خاص؛ مانند اینکه گفته می‌شود: یهود کافرند، جهمیّه کافرند (همان). آنان برای این مرحله از کفر، به آیات ۱۰۲ بقره، ۱۴ صفت و ۶۸ هود استناد می‌کنند. ابن تیمیه تکفیر مطلق را به وعید مطلق تشبیه نموده و معتقد است همان‌گونه که در وعید مطلق نمی‌توان افراد مشخصی را مصداق وعید مطلق دانست، در تفکیر مطلق نیز نمی‌توان کفر را به شخص معین نسبت داد؛ مگر آنکه حجت و دلیل کافی که به واسطه آن کفر فرد را اثبات کند، اقامه شود.

وی در این باره می‌نویسد: «تکفیر مطلق مانند وعید مطلق، مستلزم تکفیر شخص معین نیست تا زمانی که بر کفر او حجت اقامه شود» (ابن تیمیه، ۱۴۰۳، ج ۱: ص ۱۶۴)؛ «از این رو [تکفیر مطلق] بر وجود دلیل معین متوقف است و این حکم بر ثبوت شروط و منتفی بودن موانع آن متوقف است» (همو، ۱۴۱۶، ج ۱۲: ص ۴۹۸).

۲-۲. تکفیر معین

صدور حکم کفر به فرد معینی است که مرتکب عمل کفرآمیز شده است؛ به گونه‌ای که عمل او با اسلام در تناقض است و شرط‌های انتساب کفر را دارا بوده و موانع آن نیز منتفی باشد. دلیل آنان برای تکفیر معین، آیاتی است که خداوند متعال در آنها افرادی را





به صورت خاص به عنوان کافر معرفی می‌کند؛ مانند آیه «فَسَجِدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ؛ پس همه سجده کردند جز ابلیس که از این کار امتناع کرد و کبر ورزید و او از کافران بود» (بقره: ۳۴) و آیه «صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتُ نُوحٍ وَامْرَأَتُ لُوطٍ؛ خدای تعالی برای کسانی که کافر شدند مثلی زده و آن همسر نوح و همسر لوط است» (تحریم: ۱۰). در این آیات، خداوند متعال به صورت معین از ابلیس، زن حضرت نوح و زن حضرت لوط به عنوان کافر نام برده است.

۱-۲-۲. لزوم وجود حجّت الهی در نسبت تکفیر به شخص معین

مطابق نگاه‌های ابن تیمیه، مسئله کفر از جمله احکام شرعی محسوب می‌شود که لوازم مختلفی را در پی دارد؛ از این رو نمی‌توان به سادگی افراد را به کفر متهم ساخت؛ بلکه باید بر اساس ضوابط شرعی عمل کرد و از متهم ساختن کسانی که در زمره مسلمانان قرار دارند، به شدت اجتناب ورزید. بر این مینا نمی‌توان هر کسی را به صرف مخالفت در یک مسئله‌ای اعتقادی، کافر دانست؛ بلکه کسی را می‌توان کافر دانست که کفر او به اثبات رسیده باشد و مانعی نیز برای تکفیر او وجود نداشته باشد؛ پس به صرف اینکه کسی عمل کفرآمیزی را مرتکب شده یا واژه کفرآمیزی را بر زبان جاری ساخته باشد، یا در اعتقاد به عقیده‌ای از عقاید سلف مخالفت ورزیده باشد، نمی‌توان او را کافر پنداشت؛ بلکه اطلاق این حکم با اختلاف احوال و افراد مختلف، متفاوت است. خود ابن تیمیه در این باره می‌نویسد:

این گونه نیست که هر کسی با یکی از باورها، مخالفت ورزیده باشد، کافر باشد؛ چه بسا نزاع‌کننده، مجتهدی است که دچار خطا شده و خداوند خطای او را می‌بخشد و چه بسا در آن مسئله به اندازه‌ای که حجّت بر او تمام شده باشد، علم برای او حاصل نشده باشد و شاید برای او حسنتی باشد که به سبب آن، خداوند گناهان او را پاک کند (ابن تیمیه، ۱۴۱۶، ج ۳: ص ۱۹۳).

محمد بن عبدالوهاب دیدگاه ابن تیمیه درباره ضابطه اقامه حجّت را این گونه تقریر می‌کند که از منظر ابن تیمیه اقامه حجت به این است که از قرآن و سنت دلیلی به او

برسد؛ به گونه‌ای که اگر مکلف اراده کند، آن را بفهمد و این قاعده در خصوص شرک آشکار است؛ پس اگر در این مسائل، کتاب و سنت به شخص رسیده باشد، حجّت بر او تمام می‌شود و در چنین مواردی، لازم نیست اقامه‌کننده حجّت از اهل علم باشد؛ بلکه هر کس بخواهد می‌تواند حجّت اقامه کند (ابن عبدالوهاب، بی‌تا: ص ۲۸۹). در این بیان، ابن تیمیه مرجعیت اقامه حجّت را به عرف عام واگذار می‌کند که مستمسکی برای خودسری و زمینه‌ساز کشتار مسلمانان از سوی گروه‌های تکفیری نوظهور شده است.

۳. ضوابط تکفیر مطلق از دیدگاه ابن تیمیه

مهم‌ترین اصلی که ابن تیمیه در موضوع کفر مطلق بیان می‌دارد، روی گردانی از آموزه‌های نبوی اعمّ از کتاب و سنت است؛ از این رو ایشان دلیل اصلی اطلاق عنوان کافر به منافقان و اهل ارتداد را همین اصل می‌داند. او بر این باور است که هدایت‌مندی تنها در پیروی از آموزه‌های اسلام است و اگر کسی به دینی جز اسلام ایمان آورد و در مسیری جز مسیر اسلام گام بردارد، مؤمن نبوده و عنوان کفر مطلق بر او اطلاق می‌شود. وی در این باره می‌نویسد:

همانا علم و ایمان و هدایت تنها در آنچه که از سوی رسول [اکرم] به ما رسیده است، وجود دارد و خلاف آن به‌طور مطلق کفر است؛ پس در نتیجه نفی صفات [الهی] کفر است و تکذیب اینکه خدا در آخرت دیده می‌شود یا اینکه بر عرش استوا دارد و اینکه قرآن کلام اوست، یا اینکه خدا با حضرت موسی سخن گفت یا آنکه خدا ابراهیم را به‌عنوان خلیل انتخاب کرد، کفر است و همچنین است حکم آنچه که در معنای آن باشد و این همان معنای کلام ائمه اهل سنت و اهل حدیث است (ابن تیمیه، ۱۴۱۶، ج ۱۲: ص ۴۹۷-۴۹۸).

۴. ضوابط تکفیر معین از دیدگاه ابن تیمیه

ابن تیمیه در آثار مختلف خویش برای تکفیر معین شرط‌هایی را بیان داشته و به موانعی برای آن اشاره می‌کند. به باور او تکفیر معین زمانی مجاز است که شرط‌های یادشده





موجود و موانع آن منتفی باشد. ایشان در این باره می‌نویسد: «همانا نصوص وعیدی که در کتاب و سنت و نصوص ائمه نسبت به تکفیر، تفسیق و مانند آن وجود دارد، مستلزم ثبوت تکفیر در حق معین نیست، مگر آنکه شرطها موجود بوده و موانع منتفی باشد» (همان، ج ۱۰: ص ۳۷۲).

۱-۴. شرطهای تکفیر معین

شرطهای مربوط به فعل یا قول کفرآمیز از منظر ابن تیمیه به قرار زیر است:
الف) با دلایل شرعی اثبات شده باشد که فعل یا قول او، کفر اکبر یا شرک اکبر است؛

ابن تیمیه در توضیح حدیثی درباره شرک می‌نویسد: «در خصوص این شرک [شرک اکبر]، هنگامی که برای انسان حجّت اقامه شود و او نپذیرد، قتل وی مانند قتل مشرکان دیگر واجب است و در قبرستان مسلمانان دفن نمی‌گردد و بر او نماز گزارده نمی‌شود؛ اما اگر جاهل باشد و علم به او نرسیده باشد و حقیقت شرکی که پیامبر برای مبارزه با آن با مشرکان پیکار کرد را نشناخته باشد، چنین شخصی به کفر محکوم نمی‌شود» (همان: ص ۱۵۱). ایشان تأکید می‌ورزد که حجّت باید با کتاب و سنت اقامه شود: اگر کسی با آنچه که با کتاب و سنت اقامه می‌شود مخالفت ورزد، یا کافر یا فاسق و یا عاصی است، مگر آنکه مجتهدی باشد که دچار خطا شده است که وی به سبب اجتهادش پاداش می‌گیرد و همچنین است اگر علمی که به سبب آن حجّت بر او اقامه شده به او نرسیده باشد؛ ولی اگر حجّت ثابت شده با کتاب و سنت به او رسیده باشد و او مخالفت کرده باشد، به تناسب آن عقاب می‌شود (ابن تیمیه، ۱۴۱۶، ج ۱: ص ۱۱۳).

ب) فعل کفرآمیز از افعالی باشد که اهل علم آن را کفرآمیز دانسته و فاعل آن را از ملّت اسلام خارج بدانند؛

ج) فعل یا قول، دلالت صریح بر کفر داشته باشد؛ یعنی مشتمل بر لفظ صریح و روشن کفرآمیز باشد، بر خلاف الفاظی که به اجمال بیان شده و کفرآمیز بودن آنها

احتمالی است؛ چنانچه این گونه الفاظ از کسی که ایمان او معلوم است، صادر شود، بر کفر حمل نمی شود (همو، ۱۴۲۶: ص ۳۶۰).

د) یکی از شرطهای دیگر تکفیر معین آن است که کفر یا ارتداد به طریق شرعی صحیح، ثابت شود؛ زیرا چیزی از گفتار یا رفتار مکلف در احکام دنیوی را نمی توان مؤثر دانست، مگر آنکه به طریقی که در شریعت آمده است، اثبات شود؛ مانند اقرار یا شهادت شهود. اما ارتداد که همان انجام دادن قول یا فعل کفرآمیز است، به دو چیز ثابت می شود: ۱. اقرار؛ ۲. بیته روشن و این روش مورد اتفاق همه عالمان است (ابن قدامه، ۱۳۴۷، ج ۱۰: ص ۹۹).

ه) ادای شهادت برای ارتداد باید به تفصیل صورت گرفته باشد و شهادت اجمالی پذیرفته نیست؛ زیرا چه بسا آنچه واقع شده است، نه کفر باشد و نه ارتداد.

۲-۴. موانع تکفیر معین

ابن تیمیه بر این باور است که برای اثبات تکفیر یا ارتداد نباید مانعی وجود داشته باشد. مانع آن است که با وجود آن، حکم، منتهی باشد؛ ولی از عدم آن، وجود حکم یا عدم حکم لازم نیاید. موانع تکفیر معین به سه قسم تقسیم می شود:

۱-۲-۴. موانع فاعل

این نوع موانع مربوط به فاعل بوده و بر فاعل عارض می شود و به سبب آن از نظر شرعی، درباره رفتار و گفتار مواخذه نمی شود که در اصطلاح به آن «عوارض اهلّیت» گفته می شود و مربوط به اهلّیت اداست و به اموری باز می گردد که بر مکلف عارض شده و به واسطه آن گفتار یا رفتار او را به لحاظ شرعی از اعتبار ساقط می کند که عبارتند از: جهل، خطا، تأویل و اکراه.

الف) جهل: ابن تیمیه در ضمن بیان حدیثی درباره بعضی از تکفیرکننده ها، جهل را یکی از موانع تکفیر دانسته و معتقد است نمی توان حکم به کفر فردی کرد که به احکام و آموزه های الهی جاهل است، مگر آنکه حجّت علیه او اقامه شود: «برخی از مردم به





بعضی از احکام جهل دارند که بدان سبب معذور می‌باشند؛ پس حکم به کفر کسی نمی‌شود تا زمانی که حجت از جهت ابلاغ رسالت به او رسیده باشد؛ همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: «مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا؛ ما تا رسول نفرستیم، هرگز کسی را عذاب نمی‌کنیم» (اسراء: ۱۵) (ابن تیمیه، ۱۴۱۶، ج ۱۱: ص ۴۰۶).

ب) خطا: به باور او، مؤمنی که هیچ شکی در ایمانش نیست، گاهی در برخی امور علمی و اعتقادی دچار لغزش و خطا شده و بخشوده می‌شود؛ همان‌گونه که در امور عملی دچار خطا شده و مورد بخشش قرار می‌گیرد؛ از این رو وعید مربوط به کفر، برای شخص معین ثابت نمی‌شود، مگر آنکه حجت الهی که با آن رسولانش را مبعوث فرمود، درباره آن فرد اقامه شود؛ همان‌گونه که خداوند متعال فرمود: «مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء: ۱۵)؛ زیرا مکان‌ها و زمان‌هایی که نبوت در آنها پدیدار شده است، در حکم مکان و زمانی نیست که آثار نبوت در آن مخفی شده باشد تا آموزهای رسول الهی را از روی خطا انکار کند (همو، ۱۴۱۵: ص ۳۱۱).

ج) تأویل: آن است که شخص مسلمان به دلیل اعتقاد به مشروع بودن یا اباحه امری کفرآمیز، آن را مرتکب شود و یا به سبب وجود دلیلی، آن را صحیح دانسته و یا آنکه به سبب وجود چیزی در نظرش، خویش را در ارتکاب آن معذور بداند. او در منهای السنه می‌نویسد: «تأویل‌کننده‌ای که نیت پیروی از [حضرت] رسول ۹ را دارد تکفیر نمی‌شود؛ بلکه اگر اجتهاد کرده و دچار خطا شده است، تفسیق هم نمی‌شود، و این [دیدگاه] در مسائل علمی نزد مردم مشهور است؛ ولی در مسائل اعتقادی، بسیاری از مردم خطاکنندگان را تکفیر می‌کنند و این قول از هیچ یک از صحابه و تابعین و نیز از هیچ یک از پیشوایان مسلمانان دیده نمی‌شود، بلکه در اصل از گفتار اهل بدعت است» (همو، ۱۴۰۶ ج ۵: ص ۲۳۹).

د) اکراه: هر آن چیزی است که در لغت مفهوم اکراه را دارا باشد و به واسطه ابزار حس اکراه بودن آن فهم شود؛ مانند تهدید به قتل برای کسی که امکان رهایی از آن برایش میسر نباشد (ابن حزم، بی تا، ج ۸: ص ۳۳).

پس هنگامی که شخص مسلمان با اکراه و اجبار و از طریق تهدید به قتل یا ضرب و شتمی که منجر به قتل می‌شود، مرتکب کردار یا رفتار کفرآمیزی شود که موجب خروج از دایره اسلام است، چنین شخصی به سبب این نوع اکراه معذور بوده و تکفیر نمی‌شود، گرچه گفتار یا رفتار او کفرآمیز باشد. این امر مورد اجماع همه فرقه‌های مسلمان است و برای این حکم به آیه ۱۰۶ سوره مبارکه نحل استدلال می‌شود:

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ؛ کسی که پس از ایمان به خدا کافر می‌شود نه آنکه او را به‌زور واداشته‌اند تا اظهار کفر کند و حال آنکه دلش به ایمان خویش مطمئن است، بلکه آنان که در دل را به روی کفر می‌گشایند، مورد خشم خدایند و عذابی بزرگ برایشان مهیاست (نحل: ۱۰۶).

۲-۲-۴. موانع در فعل کفرآمیز

گاهی فعل و رفتار، صراحت در کفر نداشته یا دلالت دلیل شرعی بر کفر، قطعی نیست. توضیح آنکه گاهی از انسان فعلی سر می‌زند که کفری بودن آن روشن نیست؛ برای نمونه کسی که در حال نماز است و در پیش روی او قبر یا آتشی قرار دارد و روشن نیست که او به قصد عبادت آتش یا قبر، رکوع و سجده می‌کند یا آنکه به قصد عبادت خدا نماز می‌گذارد؛ نیز گاهی دلالت دلیل شرعی، قطعی نیست؛ مانند جایی که دلیل کفر به آیاتی مستند باشد که بر کفر تصریح ندارد؛ زیرا روشن است که آیات قرآن گرچه قطعی‌الصدور هستند، دلالت آنها ظنی است.

۲-۲-۳. موانع در ثبوت

موانعی است که از ثبوت فعل کفرآمیز در کفر معین مانع می‌شود؛ به سبب آنکه یکی از شهود عادل نبوده و شهادت او پذیرفته نیست یا آنکه شاهد صغیر است و اعتنایی به شهادت او نمی‌شود (الزحیلی، بی تا: ص ۸۵).





۵. جایگاه توبه در تکفیر معین

ابن تیمیه بر این باور است که به صرف صدور حکم تکفیر معین نمی توان دست به قتل کسی زد؛ بلکه باید فرد توبه داده شود. وی بر این نکته تأکید می ورزد که خداوند متعال توبه بنده را در مورد همه گناهان حتی شرک می پذیرد و بر این مسئله به آیه ۵۳ زمر، آیه ۱۱ توبه و ۳۸ انفال استناد می کند و تأکید می ورزد: «کسی که از این باورهای فاسد توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد» (ابن تیمیه، ۱۴۰۳، ج ۲: ص ۱۹۴).

ابن تیمیه در مواجهه با دیدگاه‌های مخالف خویش در پذیرش توبه کافر مرتد، ضمن نقد جدی این آراء، نظریه نهایی خویش را این گونه صادر می کند: «نظریه درست همان دیدگاه جماعت است؛ زیرا خداوند متعال در قرآن می فرماید: «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ... إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ چگونه خداوند قومی را که پس از ایمان آوردن و گواهی دادن به حقانیت پیامبر ۹، و داشتن دلایل روشن کافر شدند، هدایت می کند. خداوند ستمکاران را هدایت نمی کند... مگر کسانی که پس از آن توبه کرده و به اصلاح پرداختند. به یقین خداوند بسیار بخشنده و مهربان است» (آل عمران: ۸۶ و ۸۷)؛ بنابراین خداوند متعال به کسی که پس از ارتداد توبه کند، بخشنده و مهربان است و این امر مقتضی آن است که مغفرتش برای فرد مرتد، هم در دنیا و هم در آخرت باشد و کسی که در این وضعیت قرار گیرد، به وسیله قتل عقاب نمی شود» (همو، بی تا «ب»: ص ۳۱۴).

۶. ابن تیمیه و تکفیر افراد معین

با وجود آنکه ابن تیمیه به ظاهر مسئله تکفیر را امر خطیری می داند و همگان را به مشی سلوک احتیاطی در مسئله تکفیر توصیه می کند؛ ولی در عمل، احتیاط را کنار نهاده و مبتنی بر روش ظاهر گرایانه افراطی و با تعطیل دانستن چراغ عقل به شدت با فیلسوفان و عارفان به دلیل در پیش گرفتن سلوک عقلی و باطنی مخالفت می ورزد؛ از این رو خود او به صورت معین برخی از بزرگان و مفاخر فلسفه و عرفان اسلامی از جمله فارابی و ابن

سینا را تکفیر کرده است. وی آنها را به دلایلی از جمله عقل‌گرایی در سنجش متون دینی، اعتقاد به قدیم‌بودن عالم، انکار الوهیت خدا به سبب اعتقاد به امکان شباهت مخلوقات به خدا (نک: ابن تیمیه، بی تا «الف»، ج ۱: صص ۱۰۴ و ۱۳۸)، انکار ربوبیت الهی به سبب باور به نظام تکوین عالم بر اساس عقول عشره و انطباق این عقول بر ملائکه در تفسیر آموزه‌های وحیانی و نیز انکار صفات الهی و معاد جسمانی کافر می‌داند (همو، ۱۴۱۶، ج ۹: ص ۱۰۴). همچنین وی ابن عربی، صدرالدین قونوی، عقیف تلمسانی، ابن سبعین و ابن الفارض را با اتهام‌هایی همچون انکار وجود خدا، تعطیل دانستن صانع و انکار خالق به سبب اعتقاد به اتحاد (وحدت وجود) و نیز انکار صفات الهی از قبیل علم و قدرت الهی که با مطالعه آثار آنان ناروا می‌نماید، به شدت تکفیر می‌کند (نک: همو، ۱۴۰۳، ج ۱: صص ۱۷۱-۱۷۲).

۷. نقد و بررسی

با بررسی و تحلیل دقیق نگاه‌های ابن تیمیه در این بحث، انگاره‌های ابن تیمیه و پیروان او از چند منظر به‌جد قابل نقد است:

۱. ظاهرگرایی و بازتاب آن در اندیشه تکفیر: نص‌گرایی با ادعای روشی راهبردی برای تهذیب فهم متون دینی و ابزاری پیشینی و بایسته برای جلوگیری از تفسیر به رأی، به شدت مورد توجه ابن تیمیه قرار گرفت (نک: همو، ۱۴۰۸، ج ۱: ص ۲۷۰)؛ ولی نگاه افراطی و جمودگرایانه در کاربست این روش در تفسیر آموزه‌های دینی اعم از کتاب و سنت، آن را به ضد خود، یعنی تفسیر به رأی بی‌بنیاد و به‌دور از خردورزی مبدل ساخت؛ به‌گونه‌ای که سبب پدیدارشدن آرای سخیفی در حوزه باورهای دینی شد. این رویکرد، از دو جهت بر مبانی تکفیری ابن تیمیه و تابعین او تأثیر گذاشت:

الف) از یک سو با برداشت ناصحیح از آموزه‌های وحیانی به‌ویژه آیات مربوط به صفات خبری، باورهایی به‌عنوان مؤلفه‌های ایمان قرار داده شد و در مقابل، انکار آن را از عوامل کفر پنداشتند که نه تنها با باورهای اکثریت مذاهب اسلامی مخالفت داشت؛ بلکه در باور آنان، اعتقاد به آنها تنقیص ساحت الهی و کفر محسوب می‌شد؛ مانند





و جوب اعتقاد به رؤیت الهی در آخرت، استوای او بر عرش و در مقابل، تکفیر منکران این باورها (همو، ۱۴۲۲: ص ۶۵) که اکثر مسلمانان به سبب انکار آنها به کفر محکوم شدند.

ب) از سوی دیگر این نوع نگرش ظاهر گرایانه، در فهم متون و نگاه‌های متفکران اسلامی نیز نقش آفرین بود تاجایی که ابن تیمیه بر اساس فهم و تفسیر غلط از ظاهر کلمات فیلسوفان، عارفان و متکلمان اسلامی، مانند وحدت وجود، قدم عالم و دیگر آموزه‌های فلسفی و عرفانی، آنان را به کفر و الحاد متهم ساخت و حال آنکه فهم ظاهر گرایانه و متن محور، در دستیابی به حقیقت این کلمات، به سبب اصرار نگارندگان آن بر استفاده از کلمات رمزی در متون، به دلیل قصد تخاطب در عرف خاص و دوری جستن از انتقال آن مفاهیم به عرصه عامیانه ناتوان است؛ از این رو بسندگی به ظاهر کلماتی که راز آلود بودن این اصطلاح‌ها از شاخصه‌های اصلی آن شمرده می‌شود، سبب بروز خطای فاحش به ویژه در مسئله تکفیر شده است.

این نوع نگرش ابن تیمیه به سبب اتکا بر تلقی جزء نگر و متن گرا، سبب شد بدون توجه به تحلیل واقع گرایانه عقل پذیر و با تمسک صرف به ظاهر آیاتی مانند آیه ۱۰۲ سوره کهف و آیه ۲۲ سوره سبأ و مانند آن، برخی از شعائر اسلامی همچون شفاعت، زیارت و توشل را از وجوه شرک بدانند (همو، ۱۴۱۰ق: ص ۱۱۰-۱۱۵) و با اختراع اصطلاح جدیدی با عنوان «توحید در الوهیت» که بر اساس آن بنده را تنها مأمور به عبادت خدا دانسته و از هر گونه شرک ورزی در عبادت الهی منع می‌کند، بسیاری از مسلمانان را به سبب انجام دادن این شعائر به کفر در الوهیت متهم سازد؛ واژه‌ای که هیچ سابقه پیشینی در آموزه‌های اسلامی حتی در میان سلف امت ندارد (ابن تیمیه، ۱۴۰۸، ج ۲: ص ۴۲۱).

۲. نفی تقلید و انفتاح باب اجتهاد برای همگان: به باور ابن تیمیه، تقلید از ائمه چهارگانه اهل سنت جایز نیست. بر مردم واجب است که کلام خدا و رسول را اصل قرار داده و از آن تبعیت کنند و آن را به عنوان امام مورد اقتدا بپذیرند؛ چه معنای آن را بفهمند و چه نفهمند. پس باید به لفظ نصوص ایمان آورند، گرچه حقیقت معنای آن را نفهمند و هرگز جایز نیست امری ورای کلام خدا و رسول، اصل قرار گیرد؛ بلکه پذیرش هر موضوعی منوط به موافقت با کتاب و سنت است (همو، ۱۴۲۰، ج ۱: ص ۱۷۵).

او به این اندازه نیز بسنده نکرد، بلکه برای تحکیم دیدگاه خویش از مهم‌ترین ابزار اعتقادی خویش، یعنی تکفیر نیز بهره جست و بیان کرد کسی که در تقلید، به یک شخص معین غیر از نبی ۹ تعصب ورزد؛ مانند کسی که به مالک، شافعی، احمد یا ابوحنیفه تعصب ورزد و معتقد باشد که سخن این شخص خاص، تنها قول صحیحی است که شایسته پیروی است، نه سخن امامی که مخالف اوست، جاهل گمراه، بلکه کافر است و چنین فردی باید توبه داده شود و اگر توبه نکرد، باید کشته شود (همو، ۱۴۱۶، ج ۲: ص ۲۵۲).

او با این سخنان، افزون بر اینکه فرقه‌های چهارگانه اهل سنت را انکار کرده و به رسمیت نمی‌شناسد، دست همگان را برای اجتهاد باز می‌گذارد؛ به گونه‌ای که بر اساس این دیدگاه، هر کس می‌تواند حتی درباره تکفیر معین افراد دست به اجتهاد شخصی زند. چنین سخنی آثار وسیعی در پی دارد که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

(۱) پلورالیزم افراطی در معرفت دینی ناشی از به رسمیت شناختن اجتهاد همگان در معارف دینی.

(۲) برداشت ناصحیح از متون قرآن و سنت به دلیل نگاه جزء گرایانه به آیات قرآن و احادیث نبوی.

(۳) تعارض اجتهاد افراد با یکدیگر و در پی آن حرج و مرج در جوامع اسلامی و دامن زدن به فرقه‌گرایی.

(۴) ایجاد زمینه سوءاستفاده فرقه‌ها در ابزار قرار دادن اصطلاح تکفیر برای مشروع دانستن هر نوع جنایت و کشتار اهل قبله.

(۵) بطلان کل قواعد و ضوابط تکفیر این تیمیه به دلیل ابتنای عقاید هر فرد مسلمان بر اجتهاد شخصی و التزام نداشتن به پیروی از ضوابط مورد نظر این تیمیه و دیگران.

توضیح مورد اخیر اینکه بر اساس طرح چنین دیدگاهی باید از این تیمیه پرسید که اگر تقلید از ائمه و بزرگان مذاهب جایز نباشد، آیا این جایز نبودن تبعیت، نظریه‌ها و یافته‌های دینی او را نیز دربرمی‌گیرد یا خیر؟ اگر پاسخ منفی باشد که نتیجه آن چیزی جز نقض دیدگاه‌های خود او نیست؛ ولی اگر پاسخ مثبت باشد، می‌توانیم بگوییم حکم





وی درباره تمام کسانی که به صورت مطلق یا معین تکفیر می‌کند، بی‌اعتبار است؛ زیرا مطابق نظریه او ممکن است همه آنان به اجتهاد خویش عمل کرده باشند؛ هرچند در اجتهاد دچار خطا شده باشند.

۳. اجتهاد در مقابل نص صریح آیات قرآن: ابن تیمیه در مقام نظریه‌پردازی درباره تکفیر مطلق و معین، ضوابطی را لازم و ضروری می‌شمارد و با پیشنهاد سلوک احتیاطی به شدت از تکفیر دیگران منع می‌کند، ولی در مقام فتوا، ضوابط مورد نظر خویش را زیر پا نهاده و با پیمودن طریقی تناقض آمیز و تأسیس رویه‌ای مخالف با آرای خویش، به آسانی به قتل اهل قبله فتوا می‌دهد؛ به گونه‌ای که بر اساس کاوش در مصنفات ابن تیمیه، فتاوی‌ای ایشان شامل نزدیک به ۴۲۸ مورد عبارت «یستتاب والا یقتل؛ وجوب قتل در صورت توبه نکردن» منتهی می‌شود. تا بدانجا که برخی از فتاوی‌ای ایشان درباره کفر، به صراحت با آیات قرآن در تعارض است؛ مانند جواز حکم قتل پدر مشرک به دست فرزند^۱ (نک: ابن تیمیه، ۱۴۱۶، ج ۱۴: ص ۴۷۴) که با آیه زیر در تنافی است: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا؛ اگر آن دو بکوشند که ندانسته چیزی را شریک من قرار دهی، اطاعتشان مکن؛ ولی در دنیا با آنها به شایستگی رفتار کن و پیرو راه کسانی باش که به سوی من آمده‌اند. بازگشت همه به سوی من است و من شما را از اعمالتان آگاه می‌کنم» (لقمان: ۱۵). این آیه به حسن معاشرت با پدر و مادر حتی در صورت تلاش بر شرک ورزی فرزند، امر می‌کند؛ در حالی که ابن تیمیه به قتل پدر مشرک به دست فرزند حکم می‌کند. این در حالی است که بر اساس مبانی دیگر ابن تیمیه، مخالفت با صریح آیات قرآن از نواقض ایمان محسوب می‌شود.

۴. مراعات نکردن ضوابط تکفیر در مقام فتوا: ابن تیمیه در بحث تکفیر مطلق، خود را در مقام فتوی نمی‌بیند و تنها در پی بیان مؤلفه‌های باورهای کفرآمیز است؛ ولی

۱. «فان الوالد إذا دعا الولد إلى الشرك ليس له أن يطععه؛ بل له أن يأمره وبنهائه وهذا الأمر والنهي للوالد هو من الاحسان إليه وإذا كان مشركاً جاز للولد قتله وفي كراهته نزاع بين العلماء.»

ضابطه خود را مراعات نکرده و به آسانی گروه‌های مختلف را به تکفیر متهم کرده و جواز قتل آنان را صادر می‌کند؛ برای نمونه دربارهٔ پیشوایان شیعه به طور مطلق امر به قتل می‌کند؛ هر چند اظهار توبه کرده و به کفر محکوم نشوند؛ به بیان دیگر ابن تیمیه در اینجا آشکارا به قتل کسانی فتوا می‌دهد که بر اساس ضوابط خویش نمی‌تواند آنان را تکفیر کند و با وجود آنکه توبه نکردن را شرط صدور حکم قتل می‌داند؛ ولی در اینجا به شرط خود پایبند نبوده و توبه را بی‌اثر می‌پندارد. ایشان در این زمینه می‌نویسد: «کسی که به گمراهی دعوت می‌کند و شرّ او جز به قتل برداشته نمی‌شود، کشته می‌شود؛ گرچه اظهار توبه کند و به کفر او حکم نشود؛ مانند پیشوایان رافضه که مردم را گمراه می‌کنند... این دجال‌ها به طور مطلق کشته می‌شوند» (ابن تیمیه، ۱۴۱۶، ج ۲۸: ص ۵۵۵).

۵. خلط میان کفر فقهی و اعتقادی: کفر فقهی در مقابل اسلام قرار دارد و مرتکب آن از دایرهٔ اسلام خارج می‌شود و حال آنکه کفر اعتقادی در مقابل ایمان است و ایمان امری دارای مراتب بوده و مرتکب آن گرچه ممکن است در ایمان به موضوعی دچار ضعف شده باشد، از دایرهٔ اسلام خارج نشده و از مواهب اسلام ظاهری محروم نمی‌ماند. نیز از طرفی ترتب احکام ظاهری مربوط به اسلام بوده، از این‌روی کسی که در دایره اسلام قرار دارد، از منافع احکام ظاهری اسلام که یک شهروند جامعه اسلامی از آن برخوردار است؛ مانند تزویج با مسلمان و ارث و دیگر امور فردی و اجتماعی بهره‌مند می‌شود. در مقابل، کافر فقهی از چنین مواهبی محروم است. با توجه به مطالب پیش گفته، به وضوح مشاهده می‌شود که ابن تیمیه میان کفر اعتقادی و فقهی خلط کرده و احکام کفر فقهی را بر کفر اعتقادی بار نموده است؛ به گونه‌ای که در مقام بیان شرط‌های ایمان چنین می‌نگارد:

بزرگ‌ترین گناهان کفر است و ایمان امری وجودی است، پس کسی مؤمن ظاهری محسوب نمی‌شود، مگر آنکه اصل ایمان را که همان شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر اکرم ﷺ است، ظاهر سازد و کسی مؤمن باطنی محسوب نمی‌شود، مگر آنکه در قلب خود بدان اقرار داشته باشد (همان،

ج ۲۰: ص ۸۶).





در این عبارت به وضوح خلط میان کفر فقهی و اعتقادی مشاهده می‌شود. با چنین خطای فاحشی، ابن تیمیه قتل بسیاری از مسلمانان را مجاز دانسته است.

۶. وجود ابهام در مرجعیت اقامه حجّت در کفر معین: یکی از نقدهای جدی به مبانی ابن تیمیه در بحث ضوابط کفر معین آن است که مرجع اقامه حجّت و صدور حکم تکفیر فرد معین در آرای او مشخص نیست. آیا این امر به عرف عام واگذار شده است و هر کسی می‌تواند در صدور حکم تکفیر و اقامه حجّت بر کفر معین به تشخیص خود عمل کند که در این صورت، بحران اجتماعی گسترده‌ای ایجاد خواهد شد و سبب حرج و مرج و آسیب‌های مدنی حتی در جامعه اسلامی خواهد شد یا آنکه اقامه حجّت باید از سوی اهل علم باشد که در چنین صورتی نیز نقد بعدی را در پی خواهد داشت. دیدگاه ابن تیمیه چنان مشوّش است که در برخی موارد همان‌گونه که در بیان ضابطه اقامه حجّت گذشت، مرجعیت اقامه حجّت و صدور حکم تکفیر را به عرف عام وامی‌گذارد؛ چنان که محمد بن عبدالوهاب از عالمان برجسته وهابی در تقریر کلام ابن تیمیه در مسئله قیام حجّت در تکفیر معین می‌نویسد: «اقامه‌کننده حجّت لازم نیست از اهل علم باشد و هر کس که بخواهد، می‌تواند به اقامه حجّت بپردازد» (ابن عبدالوهاب، بی‌تا: ص ۲۸۹) و همین فتوا، دستاویزی برای همه نوع جنایت توسط فرقه‌های نوپدید تکفیری شده است.

۷. انحصارگرایی در صدور حکم تکفیر: نقد دیگر به آرای ابن تیمیه آن است که با وجود فرقه‌ها و مذاهب مختلف در جهان اسلام و به‌رغم اتّفاق نظر در برخی از مبانی صدور حکم تکفیر، مانند انکار الوهیت خدا و انکار نبوت، امروزه در بسیاری از مبانی مذهبی میان فرقه‌ها و مذاهب مختلف، اختلاف نظر وجود دارد و هر کدام، مبانی خویش را مطابق با واقع دانسته و باورهای دیگران را مردود می‌شمارند؛ از این رو باید از ابن تیمیه پرسید که در زمینه صدور کفر معین به‌ویژه در مسائل مورد اختلاف، باید بر اساس مبانی کدام فرقه و مذهب اسلامی عمل شود؟ نیز از آنجا که مبانی ابن تیمیه، مورد پذیرش بسیاری از فرقه‌های اسلامی و حتی حنبلی‌های غیرسلفی نیست، ابن تیمیه منطبق با کدام معیار عقلی و شرعی، خود را محقّ می‌داند و با کدام معیار قرآنی و دینی، بر مبانی خویش مهر تأیید نهاده و مبانی دیگر فرقه‌های مسلمان را مردود می‌شمارد و صدور فتوا

درباره تکفیر دیگران را در انحصار خویش قرار می‌دهد و دیگران را به پای‌بندی به مبانی خویش ملزم می‌داند؟ بر اساس نگاه افراطی ایشان در این مسئله، بسیاری از مسلمانان تکفیر شده و به وجوب قتل اکثر افراد جوامع اسلامی فتوا داده می‌شود که این امر با منطق اسلام و مسلک سلف صالح که ابن تیمیه مدعی پیروی از آنان است، سازگاری ندارد.

۸ خلط میان کفر اعتقادی و کفر عصیان: یکی دیگر از اشکال‌های اساسی بر دیدگاه ابن تیمیه، خلط میان کفر عملی و کفر اعتقادی است. ایشان بر اساس ضوابط مربوط به کفر و ایمان، انجام‌ندادن برخی از واجبات چهارگانه (نماز، روزه، زکات و جهاد) را کفر می‌داند؛ هرچند فرد، منکر اصل وجوب این واجبات نباشد. وی این حکم را به احادیث نبوی مستند می‌سازد (نک: ابن تیمیه، ۱۴۱۶، ج ۷: ص ۶۱۰)، حال آنکه بر اساس دیدگاه عالمان مسلمان، ترک عمل مستلزم کفر اعتقادی نمی‌شود؛ بلکه کفر عملی را در پی دارد و لوازم کفر از جمله مسائل مربوط به نجاست و حکم قتل را در پی ندارد.

نتیجه‌گیری

ابن تیمیه موضوع ایمان و کفر را از مسائل شرعی می‌داند و کفر را همان عدم ایمان تعریف می‌کند و هر کس را که در قلبش تصدیق و فرمان‌برداری نسبت به ساحت الهی نباشد، کافر می‌شمارد. ایشان با تقسیم کفر به مطلق و معین، بیان می‌دارد که تکفیر مطلق در نظر ایشان، معلق کردن کفر بر وصف عامی است که به فرد معینی اختصاص ندارد و برای این نوع کفر دو مرحله قائل است: مرحله اول تنها بیان حکم نسبت به گفتار، رفتار یا اعتقادی است که با اسلام منافات دارد؛ به گونه‌ای که به صورت کلی مرتکبان آن را کافر می‌داند؛ بدون آنکه در مقام صدور حکم تکفیر برای فرد خاصی باشد؛ به عبارت دیگر در این نوع کفر، تنها به بیان ملاک‌ها و معیار کفر پرداخته می‌شود. در مرحله دوم تکفیر مطلق، حکم بر وصف خاصی معلق می‌شود؛ مانند طائفه یا فرقه یا جماعت؛ مانند یهود، جهمیه و رافضه. ایشان تکفیر مطلق را به وعید مطلق تشبیه می‌کند که مستلزم تکفیر شخص معین نیست.



تکفیر معین از منظر ابن تیمیه صدور حکم کفر درباره فرد معینی است که مرتکب عمل کفرآمیز شده است؛ به گونه‌ای که عمل او با اسلام در تناقض باشد. ایشان این قسم اخیر را یک قاعده فراگیر نمی‌داند؛ بلکه برای آن شرطهایی قائل است که وجود آن شرطها را برای حکم تکفیر لازم دانسته و موانعی را برمی‌شمارد که نبود آن موانع را در انتساب حکم تکفیر ضروری می‌پندارد. به‌رغم آنکه ابن تیمیه در مقام نظریه‌پردازی بر مشی اعتدالی و احتیاطی گام می‌زند و تکفیر را امری خطیر و دشوار می‌داند و تلاش می‌کند با تعیین ضوابط خاص، از گستردگی دامنه آن جلوگیری کند، ولی نقدهای جدی بر نظر و عمل وی وارد است؛ از جمله آنکه ایشان در شمار زیادی از تکفیرهای معین دست همگان را در این امر خطیر باز می‌گذارد که این امر سبب هرج و مرج و کشتار گسترده مسلمان می‌انجامد و امروزه به‌وضوح جوامع اسلامی با آن درگیر هستند؛ دیگر آنکه او در بیان صدور حکم تکفیر، تنها آموزه‌های خویش را محور دانسته و حتی عمل به باورهای خود را جزء مسلمات اسلامی معرفی می‌کند و صدور حکم تکفیر را در انحصار خود می‌داند؛ بدون آنکه برای دیگر باورهای دینی دیگران نیز ارزشی قائل باشد. همچنین او از طرفی میان کفر اعتقادی و فقهی خلط کرد و بدین سبب آسیب‌های جدی اجتماعی به کیان امت اسلامی وارد کرد؛ با وجود آنکه در آموزه‌های ابن تیمیه درباره مرجعیت صدور حکم تکفیر ابهام‌های جدی وجود دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



نظر

كتابتنا

١. قرآن كريم
٢. ابن تيمية حزانى، احمد بن عبدالحليم (١٤٠٣ق)، مجموعة الرسائل والمسائل، تعليق: محمد رشيدرضا، نشر: لجنة التراث لعربى.
٣. _____ (١٤٠٦ق)، منهاج السنة النبوية فى نقض كلام الشيعة القديرية، تحقيق: محمد رشاد سالم، جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية.
٤. _____ (١٤٠٨ق)، فتاوى الكبرى، تحقيق: محمد عبدالقادر - مصطفى عبدالقادر عطا، دار كتب العلميه.
٥. _____ (١٤١٥ق)، بغية المرئاد فى الرد على المتفلسفة والقرامطة والباطنية، تحقيق: د. موسى بن سليمان الدويس، المدينة المنورة: مكتبة العلوم والحكم.
٦. _____ (١٤١٦ق)، مجموع الفتاوى، تحقيق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم، مدينة نبوية: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف.
٧. _____ (١٤٢٠ق)، التسعينيه، تحقيق: محمد بن ابراهيم العجلان، رياض: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع.
٨. _____ (١٤٢٢ق)، جامع المسائل، الطبعة الاولى، تحقيق: محمدعزيز شمس، مكة مكرمة: دار عالم الفوائد.
٩. _____ (١٤٢٢ق)، الايمان الاوسط، محقق: محمود أبو سن، رياض: دار طيبة للنشر.
١٠. ابن عبدالوهاب بن سليمان التميمى النجدى، محمد (بى تا)، مفيد المستفيد فى كفر تارك التوحيد، المحقق: إسماعيل بن محمد الأنصارى، الرياض: الجامعة الإمام محمد بن سعود.
١١. _____ (١٤٢٦ق)، الاستغائة فى الرد على البكرى، دراسة وتحقيق: د. عبد الله بن دجين السهلى، الرياض: المكتبة دار المنهاج للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى.
١٢. _____ (بى تا «الف»)، الرد على المنطقين، بيروت: دارالمعرفة.
١٣. _____ (بى تا «ب»)، الصارم المسلول على شاتم الرسول، تحقيق: محمد محى الدين عبد الحميد، المملكة العربية السعودية: الحرس الوطنى السعودى.
١٤. ابن قدامة المقدسى، عبد الله بن أحمد (١٣٤٧)، المغنى ويليهِ الشرح الكبير، المحقق: محمد رشيدرضا، مطبعة المنار ومكتبته.
١٥. ابن قيم جوزية، محمّد (١٤١١ق)، إعلام الموقعين عن رب العالمين، تحقيق: محمد عبد السلام إبراهيم، بيروت: دار الكتب العلمية.



١٦. أبو عبد الرحمن الخليل بن أحمد بن عمرو بن تميم الفراهيدي البصري (بى تا)، كتاب العين، المحقق: د. مهدي المخزومي، إبراهيم السامرائي، بيروت: دار و مكتبة الهلال.
١٧. ابى العلاء راشد بن ابى العلاء الراشد (١٤٣٣ق)، ضوابط تكفير المعين، عند شيخى الاسلام ابن تيميه وابن عبد الوهاب و علماء الدعوة الصلاحيه، رياض: مكتبة الرشد.
١٨. الجوهري، إسماعيل بن حماد (١٤٠٧ق)، الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، الطبعة الرابعة، تحقيق: أحمد عبد الغفور عطار، بيروت: دار العلم للملايين.
١٩. الزحيلي، وهبة بن مصطفى (بى تا)، الفقه الاسلامى وادلته، بيروت: دار الفكر.
٢٠. الشعراني، عبد الوهاب (١٤١٨ق)، اليواقيت و الجواهر فى بيان عقائد الأكابر، بيروت: دار احياء التراث العربى.
٢١. العسقلاني الشافعى، ابن حجر ابوالفضل أحمد بن على (١٣٧٩ق)، فتح البارى شرح صحيح البخارى، تعليقات: عبد العزيز بن عبد الله بن باز، بيروت: دار المعرفة.
٢٢. الفراهيدي البصري، أبو عبد الرحمن الخليل بن أحمد بن عمرو بن تميم (بى تا)، كتاب العين، بيروت: دار و مكتبة الهلال.
٢٣. النووى، أبوزكريا محبى الدين بن شرف (١٤٠٧ق)، شرح صحيح مسلم، بيروت: دار الكتاب العربى و نشر دار الفكر.
٢٤. ايجى، عضد الدين، عبد الرحمن بن احمد (١٩٩٧م)، كتاب المواقف، تحقيق: د. عبد الرحمن عميرة، بيروت: دار الجيل.
٢٥. بخارى، محمد (١٤٢٢ق)، صحيح بخارى، تحقيق: محمد زهير بن ناصر، دار طوق النجاة.
٢٦. رحيلي، ابراهيم بن عامر (١٤٢٩ق)، التفسير و ضوابطه، الطبعة الثانية، كويت: دار الامام احمد.
٢٧. سيوطى، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر (١٤١١ق)، الأشباه والنظائر، دار الكتب العلمية.
٢٨. علماء نجد الأعلام (١٤١٧ق)، الدرر السنية فى الأجوبة النجدية، الطبعة السادسة، المحقق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم، بى جا.
٢٩. على بن أحمد بن سعيد بن حزم الظاهرى أبو محمد (بى تا)، المحلى تحقيق: لجنة إحياء التراث العربى، بيروت: دار الآفاق الجديدة.
٣٠. عياض بن موسى، ابوالفضل (١٤٠٧)، الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، الطبعة الثانية، عمان: دار الفيحاء.
٣١. غزالى، ابو حامد بن محمد (بى تا)، احياء العلوم الدين، بيروت: دار المعرفة.

